



تاریخ علم کلام - مدرسه‌ی مدینه

جلسه ۵۹؛ بیست و چهارم بهمن ۱۳۹۶

دکتر محمدتقی سبحانی

❖ مقدمه

اشاره کردیم که برای بازشناسی جریانی که اطراف امام سجاد علیه‌السلام ایجاد شد و حرکت فرهنگی آن بزرگوار یکی از روش‌ها این است که اطلاعات و اشخاصی که در پیرامون حضرت هستند را طبقه‌بندی کنیم و با جای گذاری هرکدام از این‌ها در طبقه خاص خودشان تشخیص بدهیم که امام سجاد علیه‌السلام چه حرکت فکری فرهنگی را مدیریت کردند.

❖ جریان‌های مهم فرهنگی دوره امامت امام سجاد علیه‌السلام

اشاره کردیم که شش خط مهم فرهنگی را می‌توان در آن دوره تاریخی از هم بازشناخت. یکی خط اموی‌های شام است که گفتیم در این جریان امام سجاد علیه‌السلام فاصله‌گیری و تقابل را به‌عنوان راهبرد اساسی انتخاب کردند و هیچ‌گونه تعاملی با این جریان چه در بخشی سیاسی و چه در بخش فرهنگی ندارند و هر جا که زمینه تقابل و فاصله‌گیری ایجاد می‌شود آن حضرت این کار را انجام می‌دهند با همان حفظ تقیه که قبلاً اشاره کردیم یعنی موازنه منفی که پیشاپیش توضیح دادیم.

جریان دوم جریان علمی و فکری مدینه است منظور آن جریانی است که در تقابل با خط شام است از جریان غیر شیعی و سنی است. در تقابل با شام قرار می‌گیرد اما هیچ‌گونه تماس روشنی با تفکر شیعی ندارد و به یک نوع فاصله‌گذاری نیز در آنجا وجود دارد. از این افراد نیز نالم بردیم وی گفتیم امام سجاد علیه‌السلام با این جریان که بخصوص در بین آن‌ها فقهای مدینه نیز هستند چگونه برخورد می‌کنند. جریان سوم جریان عمومی اهل سنت است. گفتیم که بدنه جامعه آن روز که تحت تأثیر تفکر سنی قرار دارند و در تقابل با تشیع قرار می‌گیرند (تقابل به معنای عدم همراهی با خط شیعی) این نیز جریان بزرگی است که حضرت یک برخورد فعالی را با بدنه جامعه آن روز دارند.

اشاره شد که در جریان علمی مدینه (شاخص مدینه است وگرنه این جریان در شهرهای دیگر نیز وجود دارد) امام سجاد علیه‌السلام ضمن تعامل با این جریان هیچ‌وقت محسوب به این جریان نشدند.

هیچ‌گونه ارتباط علمی معرفتی که هم محذوریت برای امام ایجاد کند که مجبور شوند با این جریان فکری همراهی کنند وهم این که از نظر بیرونی جزو این مجموعه به حساب بیایند تلاش می‌کنند ضمن تعامل فعال با این مجموعه و همراهی به صورت ظاهری و عادی ولی به لحاظ فکری و فرهنگی هیچ‌گونه نقطه تماس و جابجایی روشنی را نگذارند. این را در جمع‌بندی خواهیم گفت که از مجموعه اسناد تاریخی به خوبی قابل مشاهده است.

اما نسبت به گروه سوم که جریان عمومی اهل سنت هستند نه خطوط خاصی که جزو سیره علمی رسمی مدینه به حساب می‌آیند از بین این‌ها محدثان و شخصیت‌های اجتماعی و افراد عادی وجود دارند. امام سجاد علیه‌السلام نسبت به این جمع عمومی جامعه یک برخورد فعال و تأثیرگذار دارند. به طوری که بسیاری از این‌ها یا به لحاظ ارتباط عاطفی با امام علیه‌السلام همراهی می‌کنند؛ این از لحاظ تاریخی

روشن است که این‌ها کاملاً بر مبنای غیر شیعی اعتقاد دارند ولی نسبت به امام سجاد علیه‌السلام یک نوع تعاطف و همراهی روحی و روانی می‌کنند. در یک جاهایی از حضرت دفاع می‌کنند و چهره ایشان را تبلیغ می‌کنند؛ و بخشی از این بدنه به سمت تشیع گرایش پیدا می‌کنند و از شیعیان امام سجاد علیه‌السلام می‌شوند؛ یعنی یک‌بخشی که رو به تزاید است و هر چه به پایان دوران امام سجاد علیه‌السلام نزدیک می‌شویم این لایه در حال افزایش است کسانی هستند که از فکر سنی به تشیع گرایش پیدا می‌کنند و جزو معتقدین به امامت امام سجاد علیه‌السلام می‌شوند. خود این گروه را باید از طریق اسناد و روایات و کتب رجال اهل سنت طیف‌بندی کنیم که در این یادداشت‌های مفصلی که در سال‌های مختلف جمع‌آوری کرده‌ام و البته فرصت جمع‌بندی کامل نیز پیدا نکرده‌ام به ذهنم رسیده است که این طیف‌بندی قابل مشاهده است. شخصیت‌هایی هستند که اسمشان در تاریخ و رجال اهل سنت آمده است و افراد عادی نیستند و برخی از این‌ها جزو روات اهل سنت هستند هرچند از روات اصلی سنت نباشند.

از کسانی که در تسنن آن‌ها تردید نیست ولی یا از امام علیه‌السلام روایت کرده‌اند یا در باب امام علیه‌السلام حکایتی را نقل کرده‌اند یا در فضیلت و جایگاه حضرت سخن گفته‌اند یعنی جزو مبلغان بوده‌اند. از اینجا شروع می‌شود که نمونه‌هایی را ذکر می‌کنم تا آن کسانی که کاملاً به امامت امام سجاد علیه‌السلام اعتقاد پیدا می‌کنند و به تدریج جمعیتی می‌شوند.

در جلسه گذشته عرض کردم که چندین اثر تاریخی در رجال و تراجم داریم که یک فهرستی از اصحاب امام سجاد علیه‌السلام داده است که آن هم کامل نیست و باید با سایر روایات اهل سنت و شیعه تکمیل کرد. این مجموعه فهرست که ۱۷۰ تا رجال طوسی دارد وقتی جستجو می‌کنیم می‌توانیم کاملاً این

طیف‌بندی را انجام بدهیم. کسانی در اینجا هستند که در مراجعه به رجال اهل سنت می‌بینیم که این‌ها را به‌عنوان یک سنی به نمایش می‌گذارند. آن‌ها را توثیق می‌کنند و روایاتشان را بدون درنگ قبول می‌کنند. این یک طیف هستند.

یک گروهی نیز هستند که ضمن این‌که از روایات اهل سنت هستند و در کتب رجال ذکر می‌شوند ولی یک گوشه‌ای به آن‌ها اتهام تشیع زده می‌شود. از آن تعابیر معروف که جرح تشیع نیست. می‌دانیم وقتی قرار است کسی را شیعه بدانند یک تعابیری دارند: «غال فی التشیع» یا «ترفض»؛ اما آن زمانی که می‌خواهند بگویند یک نوع میلی به تشیع دارد می‌گویند: «فیه تشیع» «کان یتشیع» «یمیل الی التشیع». در مورد این افراد معمولاً این نوع تعابیر آمده است.

به‌عنوان مثال ابواسحاق عمرو بن عبدالله که از بزرگان اهل سنت و از ثقات علی بن الحسین علیه‌السلام است در مصادر اهل سنت متهم به تشیع شده است؛ به معنای تشیع معتقد به امامت نیست. یا اسماعیل بن عبدالرحمن جزو اصحاب امام سجاد علیه‌السلام نامیده شده است. ابراهیم بن یزید ظاهراً از این افراد بوده است گرچه چنین اتهامی در مصادر اهل سنت به او نروده‌اند ولی قرائن نشان می‌دهد که باید از این دسته از افراد باشد.

از این افراد شروع می‌شود تا به افرادی می‌رسد که تمایل پیدا می‌کنند برخی از آن‌ها روایت و حکایت دارند و برخی تمجید کرده‌اند. تا این‌که به یک طبقه‌ای از این شخصیت‌های اهل سنت می‌رسیم که برخی از این‌ها نیز جزو افراد اهل اعتبار و اعتلا در بین اهل سنت هستند که به امامت امام سجاد علیه‌السلام معتقد می‌شوند.

❖ بتریه یا مرجئه شیعه

یک گروهی از این‌ها که علت نام بردن زیاد از آن‌ها این بوده است که حادثه‌آفرین بوده‌اند همان کسانی هستند که در تاریخ به نام **بتریه یا مرجئه** یاد می‌شود. معمولاً وقتی از این گروه یاد می‌کنیم اوج حادثه‌آفرینی این‌ها در زمان امام صادق علیه‌السلام در واقعه قیام زید است. ولی وقتی تاریخ را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که ریشه این به زمان امام باقر علیه‌السلام برمی‌گردد. دقیق‌تر بررسی می‌کنیم می‌بینیم این‌ها اساساً از فقهای اهل سنت یا شخصیت‌های سنی هستند که به دست امام سجاد علیه‌السلام شیعه شدند. این‌ها شیعه می‌شوند و در دوران امام باقر علیه‌السلام اعتقاد به تشیع را دارند و برخی از این‌ها در دوران امام باقر علیه‌السلام نوعی تردید برای آن‌ها پیدا می‌شود. اسناد تاریخی می‌گوید تردید آن‌ها در امامت حضرت نیست بلکه در مسأله براءت است. این‌ها کسانی هستند که ریشه‌شان سنی است و به امامت امام سجاد و امام باقر علیهما‌السلام نیز می‌آیند ولی چیزی که در این زمان مطرح می‌کنند مسأله براءت است. چرا این بحث اتفاق می‌افتد؟ به تفصیل خواهیم گفت که مسأله براءت از اواخر دوران امام سجاد علیه‌السلام بخصوص دوران امام باقر علیه‌السلام شیوع پیدا می‌کند و داخل بدنه جامعه شیعه می‌آید و یکی از بازتاب‌هایی که جریان براءت پیدا می‌کند در خط علمای سنی شیعه شده است. برای این‌ها سنگین تمام می‌شود؛ یعنی در مسأله امامت و ولایت آمده‌اند ولی نه تا این حد.

جریان براءت در شیعه که تند می‌شود این‌ها روی مسأله براءت حساسیت نشان می‌دهند. با مراجعه به امام باقر علیه‌السلام طرح مسأله می‌کنند که در شواهد مختلفی داریم. حضرت نیز به گونه‌ای ملایم به این‌ها پاسخ می‌دهند. این مسأله در زمان امامت امام باقر علیه‌السلام به همین شکل باقی می‌ماند. به

امامت امام صادق علیه‌السلام که می‌رسد در اصل امامت ایشان تردید می‌کنند. خط بتریه از امامیه از زمان امام صادق علیه‌السلام جدا می‌شوند. این که در برخی از نوشته‌ها می‌بینم که این‌ها در امامت امام باقر علیه‌السلام تردید داشتند درست نیست. هیچ گزارش معتبر تاریخی آن را تأیید نمی‌کند. البته تردید این‌ها در زمان امام باقر علیه‌السلام در مسأله برائت است که آیا جمع بین امامت اهل بیت علیهم‌السلام با پذیرش نوعی اعتقاد به شیخین ممکن است یا نه؟ این‌ها کسانی هستند که یک نظریه‌ای را پایه‌گذاری می‌کنند که بعدها مرجئه شیعه یا بتریه شدند و آن نظریه این بود که امامت را قبول داریم و احقیت امام علی علیه‌السلام به امامت را نیز می‌پذیریم (شیعه هستند و از تشیع برنگشتند و تا آخر در دایره شیعه می‌مانند هرچند ممکن است در برخی از آن‌ها تردید کنیم ولی کلی این‌ها باقی می‌مانند) اما این منافاتی ندارد که نوعی عمل کنیم که برائت از شیخین نتیجه ندهد و آن این است که بگوییم چون امیر مؤمنان صلوات‌الله‌علیه خودشان با خلافت شیخین همراهی کردند حق برائت نداریم. حق لعن و طرد نداریم. پس می‌شود به معنای حقیقی کلمه، شیعه بود ولی برائت از شیخین را نداشت.^۱

بعداً بحث می‌کنیم که چطور شکل گرفتند و تبدیل به جریان شدند و ریشه جریان زیدیه اینجا است.

شخصیت‌های مختلفی از این‌ها در تاریخ نام برده شده است.

به‌عنوان مثال، **حکم بن عتیبه** است. در مصادر ما و اهل سنت در مورد او تصریح شده است که از بزرگان عامه بود. حتی در رجال ابن حجر می‌گوید وقتی که حکم بن عتیبه در کوفه بود و به مدینه می‌آمد مسجد پیامبر را برای او قرق می‌کردند. مسجد را قرق می‌کردند و او مشغول نماز می‌شد؛ یعنی این قدر به او احترام می‌کردند. کشی از علی بن حسن الفضال نقل می‌کند: **انه قال کان الحکم من فقهاء العامه و کان**

استاد زراره و حمران و طیار قبل از یروا هذا الامر یعنی قبل از این که این سه تن شیعه بشوند شاگردان او بودند و قیل انه مرجیه؛ که این «قیل» درست است یعنی سابقه‌اش از فقهای عامه است ولی قطعاً قرآنی وجود دارد که شیعه می‌شود و به امامت امام سجاد و امام باقر علیهما السلام نیز اعتقاد پیدا می‌کند. با همان قیدی که عرض کردم بعد در باب او وجود دارد.

غیر از حکم بن عتیبه، سالم بن ابی حفصه است که صریحاً گفته شده است از ابان بن عثمان در مصادر ما نقل می‌کنند: «کان مرجیا» این مرجی، آن مرجئه اهل سنت نیست. بعداً نقل می‌کنم که مرجئه با ابوحنیفه پیوند می‌خورند ولی این‌ها خط شیعی ارجاء هستند. در اصل مرجئه سیاسی شیعی هستند، نه آن مرجئه سیاسی اوایل. این را بعداً خواهیم گفت و فعلاً اسامی را داشته باشید.

سالم در حدی است که اولین کسی است که روایات ائمه علیهم السلام را گردآوری کرده است. این همان کسی است که در کوفه مخفی شد تا زمانی که بنی العباس پیروز شدند به هر دلیلی از کوفه محرم شد و حج کرد. به یمن سقوط بنی امیه؛ یعنی جریان بت‌ریه خط انقلابی شیعی بودند؛ یعنی جزو شیعیانی بودند که گرایش آن‌ها در تقابل با خط بنی امیه بود و یکی از دلایل واگرایی از امام صادق علیه السلام و مسأله دوری از برائت همین گرایش سیاسی آن‌ها بود. چون اعتقاد داشتند که باید با بنی امیه جنگید و آن‌ها را ساقط کرد و اگر معتقد به برائت شویم بخش بزرگی از بدنه اهل سنت را از دست می‌دهیم. به همین دلیل این جریان بعداً در قیام زید با ابوحنیفه و خط سنی انقلابی کوفه نیز پیمان بستند و همراهی کردند. لاقلاً تا مراحل از قیام زید.

می‌خواهم یک سری کدهایی در ذهن شما باشد تا بعداً از آن استفاده کنم.

این حکم بن عتیبه و سالم بن ابی حفصه همان دونفری هستند که از امام صادق علیه السلام در کتب روایت ما آمد که وقتی اصحاب روایات حکم بن عتیبه نقل کردند حضرت خطاب به این دو نفر فرمودند: «شرفا و غربا لن یجدا علما صحیحا الا من هذا البیت» این دو نفر که از خط بتریه هستند از این گروه هستند؛ و قرائتی وجود دارد و در روایت ما و دیگران آمده است که این دو نفر شیعه هستند یعنی اعتقاد به تشیع در دوران امام سجاد علیه السلام دارند.

یکی دو نقل را از تعابیر بخوانم:

کشی از ابن ابی عزافر صیرفی نقل می کند: «كنت مع حکم بن عتیبه عند ابی جعفر» می گوید من با حکم بن عتیبه نزد امام باقر علیه السلام بودم. «فجعل یسئله و کان ابو جعفر له مکر ما حکم بن عتیبه» شروع کرد از امام باقر علیه السلام سوال کردن و امام نیز نسبت به او اکرام می کرد و با احترام با او برخورد می کرد «فاختلفا فی شیء» بحث بالا گرفت. سوال کرد و راضی نمی شد «فقال ابو جعفر لابنه قم یا بنی فاحرج کتاب علی» برو کتاب علی بن ابیطالب را بیاور حضرت آوردند می گوید: «فاحرج کتابا مدروجا عظیما» کتابی به هم پیچیده و بزرگ را آورد و حضرت آن را باز کردند «فجعل ینظر حتی اخرج المساله» همین طور گشتند تا آن مساله مورد اختلاف را پیدا کردند. «فقال ابو جعفر هذا خط علی و املاء رسول الله» این چیزی که من می گویم خط علی و املا پیامبر صلی الله علیه و آله است «و اخبر الحکم و قال یا ابامحمد اذهب انت و السلمه و ابوالمقدم حیث شئتم یمینا و شمالا» اینها همین رؤس جریان بتریه هستند. «حکم بن عتیبه و سلمه بن کحیل و ابوالمقدم فوالله لا تجدون

العلم اوثق منه عنه قوم كان ينزل عليهم» جبرئیل شما علمی معتبرتر از آن علمی که نزد کسانی است که در آن خانه جبرئیل نازل شده است پیدا نمی کنید.

قرائن وجود دارد که اینها تشیع دارند و اعتقادشان به امامت اعتقاد راسخ عمیق که اینها صاحب علم اولین و آخرین هستند نیست. بعداً خواهیم گفت که اینها امامت و نص را قبول دارند ولی گرایش امامت سیاسی دارند؛ یعنی تفسیر اینها از امامت گرایش سیاسی دارد. شاهدش روایاتی است که در کتب ما نقل شده است که می گوید «**اخبرت ابا جعفر بما قال سالم من الامام**» تا اینجا که حضرت فرمودند «**ما یدری سالم ما منزلة الامام سالم بن ابي حفصه**» مشککش این است که منزلت امام را نمی داند.

داستانش نیز بد نیست نقل کنم. همان داستانی که روایت «**من مات و لیس له امام**» را نقل می کند که بحث سالم این است که به راوی می گوید: تکلیف امامتان چه شد؟ امام تو کیست؟ می گوید: امام ما من آل محمد صلی الله علیه و آله سالم بن ابي حفصه تردید می کند: یعنی چه؟ امام باید ظاهر باشد و قیام کند. پس شما امام ندارید. این می گوید وقتی این را نقل کردم اشکال امام این بود که: «**ما یدری سالم ما منزلة الامام ان منزله الامام اعظم مما یذهب الیه السالم و الناس اجمعون**» مشکل اینها این است که معنای امام و امامت را نشناختند. فکر کردند معنای امام این است که ظاهر است و قیام می کند و قدرت را به دست می گیرد. قرائن بسیاری داریم که این جریان نگرششان نسبت به امامت از رویکرد سیاسی برخوردار بوده است و یکی از پایه های انحراف آنها نیز همین است.

باز این شاهد را بگویم تا نشان بدهم این‌ها جریان سنی نیستند و خط شیعی در این دوره تاریخی هستند. امام صادق علیه‌السلام به زراره می‌فرماید: «متاهل انت؟» آیا تو ازدواج کردی؟ می‌گوید: خیر حضرت می‌فرماید: «علیک بالبلهء» زراره گفت: «فقلت مثل التي یكون علی رای الحکم بن عتیبه و سالم بن ابی حفصه قال: لاء، التي لا تعرف ما انتم علیه و لا تنصب» یعنی آن کسی که اعتقاد شما را ندارد اما اهل نصب و از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام نیست و از خط این دو نفر نیز نیست.

افرادی که در مجموعه اسناد روایی و تاریخی پیدا کردیم حدود هفت هشت نفر از افراد اصلی هستند که این‌ها در این خط می‌گنجند. از قرائن پیدا است که این‌ها یک امتداد بلندی نیز دارند یعنی یک جریانی هستند که بخش زیادی از اهل تشیع با این‌ها همراهی می‌کنند. در آن روایت کشی ابی بصیر می‌گوید: «سمعت ابا جعفر یقول ان حکم بن عتیبه ممن ضل هؤلاء و اضل کثیرا انهم ممن قال الله عزوجل و من الناس یقول آمنوا بالله و الیوم الآخر و ما هم بمؤمنین.»

از قرائن پیدا است که در زمان امام باقر علیه‌السلام در کوفه و در زمان امام صادق علیه‌السلام یک جمعیت بزرگی می‌شوند و همان کسانی می‌شوند که دنبال زید بن علی می‌آیند و او را تشجیع به سمت قیام می‌کنند.

تقریباً هشت نفر از این‌ها هستند. به احتمال بسیار زیاد همه این‌ها در زمان امام سجاد علیه‌السلام به تشیع گراییده‌اند. اگر نگوئیم همه این‌ها که در زمان امام باقر علیه‌السلام این تردید را مقابل حضرت می‌کنند دستکم بخش عمده این‌ها جزء اهل سنتی هستند که در این دوره به تشیع گرایش پیدا می‌کنند و نسبت به حضرت اعتقاد دارند.

دوستان این افراد را می‌توانند ببینند: مثلاً از بین این‌ها **ابوالمقدام ثابت بن هرمز** از کسانی است که حتی یک نسخه روایت از امام سجاد علیه‌السلام دارد که این را در نجاشی می‌بینید: «**روی نسخه عن علی بن الحسین رواه ابنه عمرو بن ثابت**» یعنی این‌ها شخصیت‌های عادی نیز نیستند و قرائن نشان می‌دهد که یک امتدادی نیز دارند. نجاشی می‌گوید: «**له کتاب لطیف**»، این تعبیر در مورد ثابت بن هرمز است. بعد هم نجاشی از جاهای دیگر نشان می‌دهد که شخصیت‌های متعددی این را از ابوالمقدام روایت کرده‌اند؛ یعنی راویان بزرگ شیعه این کتاب را روایت کرده‌اند. وقتی نجاشی از آن به‌عنوان یک کتاب یاد می‌کند و سلسله سندش را به عمرو بن ثابت می‌رساند نشان می‌دهد که این کتاب در جامعه شیعی قابل توجه بوده است.

البته بنا بر برخی قرائن ابوالمقدام از کسانی است که بتدریج برمی‌گردد. اول با حکم بن عتیبه و سالم بوده است ولی به‌تدریج از این گروه برمی‌گردد و از اصحاب امام صادق علیه‌السلام می‌شود. یک احتمال نیز وجود دارد که روایت از امام صادق علیه‌السلام به معنای اعتقادش به حضرت نیست.

اطلاعات زیادی در اینجا داشتیم و ذکر آن دوستان را خسته می‌کند و از بحث دور می‌شویم.

خلاصه بحث این بود که جریان سوم خط اهل سنت غیر متمایل به جریان عمومی روایات اهل سنت است. گفتیم خط اصلی مدینه خطی است که به عبدالله بن عمر برمی‌گردد و منبع حدیثی‌شان عایشه و ابوهریره است. جدای از این خط این جریان اهل سنت یا در کوفه یا در بصره هستند چند نفر از این‌ها به‌عنوان مدنی نام‌برده شده‌اند. این‌ها طیف متمایل به امام سجاد علیه‌السلام هستند تا طیفی که به

تشیع گرایش پیدا می‌کنند و امامت حضرت را می‌پذیرند و روایات حضرت را جمع می‌کنند و یک کتابی را از ایشان روایت می‌کنند.

❖ جریان چهارم

جریان چهارم جریان **خط شیعی فرهنگی** است. جریانی در تشیع این دوره وجود دارد که غالباً از تابعان هستند. از شخصیت‌هایی هستند که مورد توجه جامعه سنی نیز قرار دارند و شاهدش این است که از راویان مشترک هستند و در کتب رجال و تراجم اهل سنت از این‌ها یاد می‌شود. البته گاهی تضعیف نیز می‌شوند به دلیل همین روایاتی که در باب فضایل نقل می‌کنند ولی جزو جریان شیعی هستند که به خط تشیع امام علی علیه‌السلام متصل می‌شوند. در عین حال از افرادی هستند که روایت از غیر امام علی علیه‌السلام نیز نقل می‌کنند.

این گروه نیز جزو اصحاب امام سجاد علیه‌السلام نام‌برده شده‌اند. برخی از این‌ها روایات متعدد در منابع امامیه دارند. روایات فقهی و غیر فقهی که نشان می‌دهد جزو اصحاب نزدیک حضرت تلقی می‌شوند. اگر قرار باشد یک مقداری واقع‌بینانه طبق اسناد بخواهیم دوری کنیم این‌ها را نیز باید یک طیف بدانیم. از طیف کسانی که با امام سجاد علیه‌السلام مرتبط می‌شوند یا حضرت با آن‌ها تعامل و ارتباط برقرار می‌کند تا یک شخصیت‌هایی که کاملاً آن‌چنان با امام سجاد علیه‌السلام گره می‌خورند که جزو راویان ایشان محسوب می‌شوند.

تحلیل از مجموعه اطلاعات این است که امام سجاد علیه السلام به گونه‌ای با مجموعه شخصیت‌های شیعی این دوره تاریخی ارتباط برقرار می‌کنند که این‌ها به سمت حضرت گرایش پیدا می‌کنند. به تعبیر دیگر حضرت این جریان شیعی را که شاید در آغاز چندان میلی به سمت حضرت ندارند و شناخت درستی از ایشان ندارند ایشان تلاش می‌کنند با آن‌ها ارتباط برقرار کنند و بخشی از آن‌ها نیز به جامعه شیعی بر محور امام سجاد علیه السلام گره می‌خورند و در این مجموعه قرار می‌گیرند.

❖ ضحاک بن مزاحم

از بین این کسانی که می‌شود در این مجموعه نام برد ضحاک بن مزاحم است که کوفی تابعی است و به خراسانی نیز معروف است و متوفای ۱۰۲ است که گفته شده است از موالی و اهل بلخ است. صاحب دو تفسیر کبیر و صغیر است یعنی از بزرگان از محدثان خراسان به حساب می‌آید. روایات متعدد در مصادر شیعی و گاه در مصادر اهل سنت در باب فضایل امام علی علیه السلام دارد.

یکی خطبه معروف امام علی علیه السلام «سلونی قبل ان تفقدونی» است که غالب روایات او با یک واسطه از امام نقل می‌کند؛ یعنی جزو تابعان به حساب می‌آید.

دیگری روایت خواستگار امام علی علیه السلام از حضرت زهرا سلام الله علیها است. همچنین روایت معروفی که در کتب زبیده نیز از ضحاک نقل شده است: «اتدری من اشدی الاولین و اشدی الآخِرین».

این را از این باب نقل می‌کنم که کاملاً چهره شیعی ضحاک مشخص است. وقتی حتی در منابع شیعی از غیر طریق امام سجاد علیه السلام روایت نقل می‌کند یعنی کسی است که در زمان امام سجاد

علیه‌السلام یک شخصیت شیعی جاافتاده است. کسی است که جدای از ارتباط با امام سجاد علیه‌السلام خودش دارای ریشه شیعه‌گری است. بعداً نقل می‌کنم که لایه بعد این‌گونه نیستند و تشیع آن‌ها از امام سجاد علیه‌السلام شروع می‌شود. آن‌ها دیگر تربیت‌شده‌های خود حضرت هستند. ولی این‌ها خودشان شیعه هستند و مصادر مستقیم دارند یعنی کسی است که بعد از این‌که در کوفه روایت نقل می‌کند به موطن اصلی خود برمی‌گردد و در خراسان سمت فقیه بزرگ خراسان را پیدا می‌کند. شخصیتی در این اندازه است؛ اما همین فرد با واسطه از امام علی علیه‌السلام نقل می‌کند. فضایل را نقل می‌کند و جزو روایات امام سجاد علیه‌السلام نیز هست. ابن کثیر در مورد همین شخصیت، داستان معروفی در باب هشام بن عبدالملک نقل می‌کند. ابن حجر نیز نقل می‌کند که هشام بن عبدالملک از زهری درباره بزرگان شهرهای مختلف می‌پرسید. گفت: **من یسود المکه** آقای علمی مکه کیست؟ گفت: عطا گفت: آقای علمی اهل یمن کیست؟ گفت: طاووس همین‌طور پرسید تا به خراسان رسید. زهری نیز گفت: ضحاک بن مزاحم. در گزارش دارد که از هر کس می‌پرسید سوال می‌کرد که عرب است یا از موالی است؟ زهری می‌گفت: از موالی است. هشام گفت: **«یا زهری لتسودن الموالی علی العرب حتی یخطب لها علی المنابر و العرب تحتها»** بین موالی کارشان در بزرگی و آقایی علمی به‌جایی رسیده است که این‌ها بالای منبر هستند و علم را ترویج می‌کنند و عرب پای منبر می‌نشیند. زهری نیز می‌گوید: **«یا امیر المومنین انما هذا امر الله و دینه فمن حفظ ساد و من ضیعه سقط»** کار دین است. هرکسی آمد و پای این دین ایستاد و نقل و حفظ کرد بزرگ می‌شود و هرکسی که آن را تزییع کرد ساقط می‌شود.

می‌خواهم عرض کنم ضحاک بن مزاحم شخصیت بزرگی صاحب تفسیر و بزرگ اهل خراسان است و در کتب اهل سنت از او روایت نقل می‌کنند. گاهی او را تضعیف می‌کنند و شاهد وجود دارد که تضعیف او به دلیل روایات فضائل اهل بیت علیهم‌السلام است. تضعیف‌کنندگان معمولاً این‌گونه هستند.

❖ حیب بن ابی ثابت

یکی دیگر از کسانی که در همین ردیف قرار می‌گیرد حیب بن ابی ثابت (ابویحیی اسدی کوفی) است که تعبیر شده است: «**کان فقیه الکوفه**». در تشیع او ظاهراً تردیدی نیست. برخی تردید کرده‌اند ولی هم ابن قتیبه در معارف و هم شهرستانی و هم دولابی در کتاب «الکنی و الاسماء» شیعه بودن را تأیید می‌کنند. دولابی روایات او را به خاطر شیعه بودن تضعیف می‌کند و همین دلیل خوبی است برای تأیید شیعه بودن او. البته روایتش در صحاح سته آمده است و بخاری می‌گوید دویست حدیث در بین احادیث ما دارد. درعین حال آن روایاتی که در باب فضائل از او نقل شده است مخصوصاً حدیث غدیر تردیدی در تشیع او باقی نمی‌گذارد.

این که فقیه کوفه است نکته قابل توجهی است. در برخی از مصادر اهل سنت گفته شده است که ابن ابی ثابت و حماد بن ابی سفیان کانا فقیهی الکوفه. این دو در کنار هم می‌تواند نکته‌ای داشته باشد.

نکته جالب این است که روایات او در بین اهل سنت یکی از مصادر مهم فقه امیرالمومنین علیه‌السلام است. کم کسی به این شکل داریم و این روایات نیز از طریق مصادر اهل سنت منتشر شده است. یعنی یکی از منابع اهل سنت در فقه علی بن ابیطالب علیه‌السلام همین روایات حیب بن ابی ثابت است. او

از راویان حدیث منزلت، حدیث ثقلین، حدیث غدیر است. یک روایتی را امالی طوسی و امالی مفید نیز نقل می‌کند و می‌گوید: محمد بن نوفل می‌گوید ما نشسته بودیم و گفتگو می‌کردیم که ابوحنیفه وارد شد. بحث علی بن ابیطالب علیه‌السلام به میان آمد و بحث بالا گرفت. ابوحنیفه گفت که من به اصحابم گفته‌ام که کسی حدیث غدیر را اذعان نکند وگرنه مردم با شما مخاصمه می‌کنند. می‌گوید: هیثم بن حبیب صیرفی که در جلسه بود رنگش سرخ شد و به ابوحنیفه گفت که مگر تو حدیث غدیر را صحیح نمی‌دانی؟ گفت: صحیح می‌دانم و خودم نیز برایش طریق روایت دارم ولی نقلش را صلاح نمی‌دانم. هیثم گفت: این روایت را چه می‌گویی؟ حدیث غدیر همان است که حبیب ابی ثابت از ابوالطفیل از زید بن ارقم روایت کرد که امام علی علیه‌السلام در رحبه اصحاب را جمع کردند و آن‌ها را قسم دادند و شاهد گرفتند و مناشده کردند که آیا شما نشنیدید؟ و فلانی و فلانی و فلانی اقرار کردند که این را از پیامبر صلی‌الله علیه و آله شنیدیم.

می‌خواهم بگویم در این نقل نیز روایت غدیر از طریق حبیب بن ابی ثابت نقل می‌شود که خودش نشان می‌دهد که دارای چنین جایگاهی است که روایت از او در مقابل ابوحنیفه بیان می‌شود.

❖ سالم بن ابی جعد

از شخصیت‌های دیگری که می‌شود او را از طراز شیعی نام برد سالم بن ابی جعد است که نجاشی می‌گوید: «انه من بیت الثقات» که نشان می‌دهد تشیع او نیز ریشه‌دار است. حتی گفته شده است که از اصحاب امام علی علیه‌السلام است. این روایت را او نقل می‌کند که: «سئل جابر بن عبدالله انصاری

عن علی بن ابیطالب» جابر گفت: «ذاک خیر خلق الله من الاولین و الآخیرین ما خلا النبیین و المرسلین» همچنین از او نقل شده است که وقتی از جابر سوال شد درحالی که موی ابرویش روی چشمش آمده بود ابرویش را با دستش بالا زد گفت: «ذاک خیر البریه لا یبغضه الا منافق و لا یشک فیه الا کافر» که روایات ابوحمزه از سالم بن ابی جعد نیز در مصادر امامیه وجود دارد.

❖ مسلم بن علی البطین

از این شخصیت‌ها نمونه‌هایی را نقل می‌کنم و طبعاً دوستان باید کار کنند که یکی از آن‌ها مسلم بن علی البطین است. تعبیر ابن حجر این است: «ابو عبدالله الکوفی روی عن عطا و مجاهد و سعید بن جبیر و علی بن الحسین و روی عنه ابنه شبیبه بن مسلم سلمه بن کهیل و ابواسحاق صبیعی» ظاهراً از ابواسحاق صبیعی نیز یک ذکری به میان آمد.

از کسانی که از خاندان‌های بزرگ شیعی هستند که با امام سجاد علیه‌السلام آشنا می‌شوند و گرایش پیدا می‌کنند و بعد به امامت حضرت و امامت امام باقر علیه‌السلام معتقد می‌شوند خاندان سدیر هستند که شخصیت اصلی آن‌ها «حکم بن صهیب سیرفی» که حکیم، پدر سدیر صیرفی معروف است که راوی امام صادق علیه‌السلام است.

داستان سدیر جالب است. آن روایتی است که در کافی نقل شده است که سندش نیز صحیح است که نمونه‌ای از تعاملات آشنایی شیعه با امام سجاد علیه‌السلام را می‌آورد که آشنایی سدیر با حضرت است.

سدیر نقل می‌کند که در حمام رفتیم و شخصیتی را دیدیم که امام سجاد علیه‌السلام بودند. وقتی ما را دید متوجه شد که پدربزرگ من یعنی صهیب خضاب نکرد. آن مرد گفت: یا کهل چرا خضاب نمی‌کنی؟ جد من صهیب گفت: «**ادرکت من هو خیر منی و منک لا یختضب**» من کسی را درک کردم که از من و تو بهتر بود و خضاب نمی‌کرد. من به او اقتدا می‌کنم. «**قال فغضب لذلک حتی عرفنا غضبه**» امام علیه‌السلام خیلی ناراحت شد و گفت: «**من ذاک الذی هو خیر منی**» او کیست که از من بهتر است که به او استناد می‌کنید؟ جد من گفت: «**علی بن ابیطالب**. من دیدم که او خضاب نمی‌کرد.» می‌گوید: «**فلما خر جنا من الحمام سئلنا عن الرجل**» گفتیم این مرد کیست؟ «**فإذن هو علی بن الحسین و معه محمد بن علی بن الحسین**» گفتند این علی بن الحسین علیه‌السلام است و فرزندش امام باقر علیه‌السلام نیز با او بود.

جالب این است که وقتی در حمام آشنا می‌شوند می‌گویند: حضرت از ما پرسید: «**ممن القوم**» شما در مدینه غریبه هستید. از کجا آمده‌اید؟ قلنا: «**من اهل العراق**» فقال: «**وای العراق**» گفت: از کجای عراق؟ قلنا: کوفی ما از کوفه هستیم. حضرت برگشتند و گفتند: «**مرحبا بکم یا اهل الکوفه انتم الشعار، دون الدثار**» این مثل عربی است شما لباس زیرین هستید نه لباس رویین؛ یعنی شما اهل خانه هستید. جزو اهل محرم هستید. خصوصی ما هستید.

همین آشنایی که سدیر نقل می‌کند که من با پدرم و جدم رفتیم با علی بن الحسین آشنا شدیم وقتی پیگیری می‌کنیم می‌بینیم این خط شیعی با امام سجاد علیه‌السلام آشنا می‌شود و به امامت امام باقر

علیه‌السلام ایمان می‌آورد و از اصحاب خاص ایشان می‌شود که حضرت در مورد سدید می‌فرمایند: «سدیر عصیده بکل لون» عصیده همین حلوی معروف عربی است. در کشی است که از زید بن شحام نقل می‌کند: «انی لاطوف حول الکعبه و کنی فی کف ابی عبدالله علیه‌السلام» داشتیم طواف می‌کردیم درحالی‌که دستم در دست امام صادق علیه‌السلام بود «فقال و دموعه تجری علی خدی» درحالی‌که حضرت داشتند لبیک می‌گفتند و اشک‌ها بر چهره‌شان جاری بود گفتند: «یا شحام ما رایت ما صنع ربی الی» دیدی خدا با من چه کرد؟ «قال یا شحام انی طلبت الی الاهی فی سدیر و عبدالسلام بن عبدالرحمن و کانا فی السجن من در باب سدیر و عبدالسلام» دعا کردم در حالی این‌ها در زندان بودند «فوهبهما و خلا سیلهما» خدا این دو را به من بخشید و آن‌ها را آزاد کرد.

در تاریخ تشیع متأسفانه فقط نقطه‌های برجسته را می‌بینیم یعنی وقتی می‌گوییم تشیع دوران حضور، سراغ امام صادق علیه‌السلام می‌رویم و حتی دوران امام باقر علیه‌السلام را یا اطلاعی نداریم یا توجه نمی‌کنیم. دیگر اصلاً به دوران امام سجاد علیه‌السلام توجهی نمی‌کنیم.

آن چیزی که تشیع و اهل‌بیت در دوران امام صادق علیه‌السلام چیدند بذری است که امام سجاد علیه‌السلام کاشتند و آبیاری کردند و ثمره‌اش در دوران امام صادق علیه‌السلام پیدا شد. اگر تاریخ تشیع را این‌گونه نخوانیم به اشتباه رفته‌ایم؛ یعنی فکر می‌کنیم معجزه گون اتفاق افتاده است. می‌گوییم شیعه را جعفری می‌دانند زیرا تشیع در این دوره این چنین شد. این اشتباه بزرگی است؛ یعنی امامت ۳۵ ساله امام سجاد علیه‌السلام یک‌بار دیگر بر اساس اسناد باید بازخوانی می‌شود. معماری‌ای که حضرت از آغاز

می‌کنند. چگونه تشیع و اهل بیت را از صحرای کربلا به دوران پایان امامت امام سجاد علیه‌السلام و دوران امامت امام باقر علیه‌السلام و اوج امامت امام صادق علیه‌السلام می‌آورند.

اعتقاد این است که اگر امامت امام سجاد علیه‌السلام نبود به‌هیچ‌روی تشیع دوران امام صادق علیه‌السلام را نداشتیم. این صبر و دقت و تدبیر و گذر از حوادث و بحران‌ها و نقطه‌گذاری‌های تاریخی که قدم‌به‌قدم این افراد ملحق می‌شوند.

❖ سعید بن جبهان

فرد دیگر سعید بن جبهان مولی ام هانی بنت ابی طالب است که ابو حفص اسلمی بصری است. هم شیخ و هم ابن شهر آشوب او را از رجال امام سجاد علیه‌السلام می‌دانند و اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند. می‌گویند: «**یکتب حدیثه و لا یحتج به**» حدیثش را می‌نویسیم ولی به آن احتجاج نمی‌کنیم. البته در سابقه این شخصیت (دوستان بررسی کنند) سابقه روشنی دیده نمی‌شود که باید او را از اهل سنتی نامید که یقیناً شیعه می‌شوند و به امام سجاد علیه‌السلام اعتقاد پیدا می‌کنند یا این که این طور نیست. ولی تعبیر اهل سنت همین است که عرض کردم. یا «**لا یتابع علی حدیثه**» این عبارت معنا دارد. اگر روایتش هیچ قابل اعتنا نباشد یعنی در دایره روایان اهل سنت نباشد این طوری از او نقل نمی‌شود و عملاً متروک می‌شود. ولی می‌گویند روایات او را می‌نویسیم ولی به آن استناد نمی‌کنیم؛ یعنی خودش منفرداً قابل استناد نیست.

بعد در باب تشیعیش تصریح کرده‌اند. در فیض الغدیر آمده است: «قیل لسعد بن جبهان ان بنی امیه یزعمون ان الخلافه فیهم» بنی امیه خیال می‌کنند خلافت حق آن‌ها است «فقال کذب بنو الزرقاء بل هم ملوک شر الملوک» در باب تشیع او هم اسناد و اطلاعات مختلفی هست.

در مورد کسانی مانند ابوالطفیل باید بررسی شود. می‌دانیم که تا زمان حیات محمد بن حنفیه از پیروان او است. دقیقاً هم نمی‌دانیم تا چه زمانی است؟ روایت از امام سجاد علیه‌السلام نیز شده است. شیخ و ابن شهر آشوب از او به‌عنوان رجال امام سجاد علیه‌السلام یاد کرده‌اند ولی تشیع آن‌ها را زیاد اطلاع نداریم یعنی نمی‌توانیم بحث تشیع آن‌ها را اظهار کنیم.

یک لیستی دارم که شاید پانزده نفر هستند که از آن دسته هستند. خود کسانی که سابقه شیعه دارند را نیز باید طیف بدانیم. طیف کسانی که کنار حضرت می‌آیند و حضرت با آن‌ها تعامل دارند تا آن کسانی که شیعه می‌شوند. من آخر طیف را نقل کردم. از جمله سعد الاسکاف. در جلسه آینده بحث را تمام می‌کنم و یادم باشد جریان این شخص را نیز بگویم که جالب است.

۱. خط اصلی این‌ها سنی است. البته در مورد کثیر النوا اختلاف است و هیچ چیز قطعی که سابقه تشیع در مورد او وجود داشته باشد نداریم ولی بدنه اصلی این گروه جزو کسانی که در زمان امام سجاد علیه‌السلام از خاندان‌های شیعه باشند و از تشیع باشند شاهدی بر آن وجود ندارد.